

明星日報

SPECIAL REFERENCE
JULY 10 1977
INTO THE FUTURE



雖然心裡充滿了對你的愛，

但還是怕你會受傷，

只要你能平安，

只要你能平安。

The Star Around The Sun

"ستاره ای به دور خورشید"

مترجم: sehun

فصلهای دیگر این رمان را میتوانید از سایت مای انیمه دانلود کنید.

کپی و انتشار این ترجمه غیرقانونی می باشد.

آدرس سایت: Myanimes.ir

کانال تلگرام: [@myanimes](https://t.me/myanimes)

برای ارسال انتقادات و پیشنهادات در مورد این رمان میتوانید با آیدی تلگرام

[@Ohsehun_ir](https://t.me/Ohsehun_ir) در ارتباط باشید.

فصل چهارم

یک هفته بعد از رسیدن فیلمنامه به دست شینگ چنگ، او رسماً به تیم فیلمبرداری ملحق شد.

در هواپیمای مخصوص تیم، شینگ چنگ همچنان در حال خواندن فیلمنامه بود و قلب او نمی توانست نگرانی که در وجودش بود را پنهان کند.

نگرانیش یکی بخاطر سکانس های عشق بازی در فیلم و یکی دیگر بخاطر این بود که این اولین بار بود که شروع به کار کردن با چنین کارگردان و بازیگر مشهوری میکرد.

در شب ورود به محل فیلمبرداری، شینگ چنگ با تیم تولید شام خورد. یانگ یومینگ هنوز نیامده بود چون هواپیمایش تاخیر داشت.

هی ژنگ زیاد صحبت نمی کرد، عاشق سیگار کشیدن بود، حتی هنگام غذا خوردن سیگار کشیدنش را قطع نمیکرد و در مورد فیلم هم با شینگ چنگ حرفی نزد.

آن شب شینگ چنگ مشروب خورد و وقتی به اتاق هتلش برمیگشت هنوز سرگیجه داشت. آسانسور به طبقه ای که اتاقش بود رسید، تنهایی بیرون آمد. به سختی راه میرفت و کفشهای کتانی اش روی فرش کشیده میشدند و هیچ صدایی به وجود نمی آوردند. نور راهرو خوب نبود. یک چراغ دیواری در جای معینی آویزان شده بود. لایه نور زرد گرم همه چیز را مبهم کرده بود.

شینگ چنگ مردی را دید که در راهروی جلوتر از او ایستاده. اول نتوانست جزئیاتش را

تشخیص دهد و تنها چیزی که مشخص بود مردی بلند قد با چمدانی کنار پاهایش بود. وقتی به او نزدیک شد ، از بغل، چهره ی مرد در نور کم واضحتر شد. بینی او انحنای داشت ، ابروهایش عمیق بود ، مژه هایش بلند و ضخیم بودند و حین پلک زدن خیلی به چشم می آمدند. چهره ای که میدید نیمرخ مردی زیبا بود که می توانست توجه همه را به خود جلب کند.

اگر شینگ چنگ او را نمی شناخت تنها با نگاه کردن به چهره اش فکر میکرد که سی سال بیشتر ندارد. اما می دانست که سنش این نیست. این مرد یانگ یومینگ بود و این اولین بار بود که فرصتی برای نزدیک شدن به او پیدا کرده بود پس باید وجهه ی خوبی از خودش نشان میداد. شینگ چنگ ناخودآگاه دستانش را به هم فشار داد و به سمت یانگ یومینگ رفت. یانگ یومینگ به طرفش برگشت.

شینگ چنگ گفت: "سلام آقای مینگ. من شیا شینگ چنگ هستم." احساس کرد صدایش میلرزد. با دیدن یانگ یومینگ که به او نگاه می کرد ، یک لحظه حس کرد نمیدانست باید دقیقا چه کار کند.

یانگ یومینگ لبخند کمرنگی زد. انقدر کمرنگ که انگار فقط چشمانش رو کوچک کرده بود تا تصور شود که میخندد. دستش را سمت شینگ چنگ دراز کرد: "سلام"

شینگ چنگ به سرعت دستش را گرفت و احساس کرد کف دست یومینگ خشک و گرم است اما دست خودش داشت عرق میکرد. از دست دادن با یومینگ احساس خوبی

نداشت. وقتی دستش را رها کرد ، گفت: "من شمارو خیلی دوست دارم. از اول که وارد این کار شدم تا الان همیشه شما رو دوست داشتم. باعث افتخاره که این بار میتونم باهاتون همکاری کنم."

یانگ یومینگ سرش را تکان داد "برای منم باعث افتخاره."

شینگ چنگ نمیتوانست به طور دقیق بگوید که لحن یانگ یومینگ صادقانه است یا از سر

ادب و احترام. حس کرد که شراب دارد رویش تاثیر میگذارد و گونه ها و چشم هایش کمی داغ شده بودند. دوباره می خواست چیزی به یانگ یومینگ بگوید .

دهانش را باز کرد که یومینگ پرسید: "مشروب خوردی؟"

شینگ چنگ سرش را تکان داد. یومینگ گفت: "من باید زودتر استراحت کنم فردا تو

استودیو میبینمت." بعد در اتاقش را باز کرد سری برای شینگ چنگ تکان داد و با

چمدانش وارد اتاق شد.

شینگ چنگ با تعجب به سمت اتاق خودش حرکت کرد. بعد از مدتی صدای بسته شدن

در را پشت سرش شنید. سپس ایستاد تا به عقب نگاه کند. او دید که راهرو خالی است ،

تنها کسی بود که در راهرو باقی مانده بود.

به اتاقش بازگشت و روی تخت دراز کشید. بعد از مدتی ، هوانگ جیشین به او کمک کرد

تا چمدان هایش را ببندد و گفت: «برات یه دستیار میفرستم. موقع فیلم برداری حواسش

بهت هست و مراقبته."

شینگ چنگ با دستش صورتش را پوشاند و پرسید: "مَرده یا زن؟"

هوانگ جواب داد: "مَرده ، اینطوری راحت میتونی تو اتاق بریو بیای."

شینگ چنگ حرفی نزد. کمی بعد موبایلش که کنار تخت روی میز به شارژ بود زنگ خورد. برگشت و آن را نگاه کرد و برای مدت طولانی به آن خیره شد.

هوانگ جیشین از دیدن شماره تماس شیائو یو تعجب کرد. نگاهی به شینگ چنگ انداخت و از او پرسید: "چرا جواب نمیدی؟"

شینگ چنگ مدتی سکوت کرد و گفت: "بیخیالش". و منتظر ماند تا صدای زنگ قطع شود و به تماس شیائو یو جوابی نداد.

فصل پنجم

در دومین روز بعد از ملحق شدن به گروه فیلم برداری برداشتهای فیلم رسماً شروع شدند.

بیشتر قسمت های فیلم در استودیو فیلمبرداری میشد. وقتی شینگ چنگ ظاهر ساختمان سه طبقه را دید ناخودآگاه به صحنه های زیادی در فیلمنامه فکر کرد.

داستان فیلم از این قرار بود که در تعطیلات تابستانی اولین سال کالج جیان یوان، اتاق خالی که در طبقه سوم داشتند، پذیرای مستاجری به نام یو هایانگ ، مردی خوش تیپ و حدوداً 30 ساله میشد.

اولین سکانسی که آن روز فیلم برداری میشد ، اولین صحنه عشق بازی جیان یوان و

یوهایانگ به حساب می آمد. کارکنان می آمدند و می رفتند تا خود را برای صحنه آماده کنند .

هی ژنگ ، در حالی که فیلمنامه را در دست داشت ، به یانگ یومینگ و شینگ چنگ درباره این صحنه توضیح میداد.

هی ژنگ به شینگ چنگ گفت: "این اولین سک*س فانگ جیان یوان بوده ، قلباً دوست نداشته این کارو انجام بده ولی بدنش ناخودآگاه همراهی میکنه."

شینگ چنگ سرش را به نشانه ی فهمیدن تکان داد. فیلمنامه ای که در دستش بود تقریباً مچاله شده بود و از عرق دستش چروک شده بود.

او چند خط دیالوگ در این سکانس داشت. باید گفت که در کل فیلم دیالگوهای زیادی نداشت، اما عصبی بود. چون می دانست که چیزی که هی ژنگ می خواست بیان احساسات با دیالوگ نبود ، بلکه احساساتی بود که با جزئیات به هم متصل می شدند مثل بیان احساسات با سکوت یا یک حرکت ظریف.

شینگ چنگ از اول تا به حال همه ی تمام فیلم های هی ژنگ را دیده بود. فیلمهای او همگی در بیان احساسات خوب بودند حتی فیلمهای تبلیغاتی اش! به این ترتیب ، اگر قرار بود فیلم جلوه خوبی از خود نشان دهد ، انتظارات از بازی بازیگر خیلی بالا میرفت.

در بین بازیگران جوان ، شینگ چنگ همیشه به خاطر مهارت بازیگری خودش از او تعریف شده بود. به هر حال ، در حین بازی آن نقشهای نسبتاً خشن و رک ، کافی بود که او با مهارت های بازیگریاش احساسات خود را بیان کند. اما او می دانست که هنوز راه زیادی داشت تا شرایطی که اکنون در آن بود را تجربه کند و همین باعث می شد ناخودآگاه عصبی شود.

شب قبل وقتی مشغول خواندن فیلمنامه بود ، بارها و بارها فکر با خودش فکر کرده بود که چرا هی ژنگ از او خواسته بود تا در فیلم بازی کند؟ فقط به این دلیل که او به شخصیت اصلی نقش جیان یوان شبیه بود؟ دقیقاً به چه دلیل بود؟ چهره یا شخصیت؟ او قصد داشت که از هی ژنگ بپرسد چه کار دیگری باید انجام دهد تا بهتر نقشش را بازی کند اما شجاعت کافی را نداشت.

شینگ چنگ با ناراحتی نگاهی به یانگ یومینگ انداخت. یانگ یومینگ سرش را پایین انداخته بود و هنگام خواندن فیلمنامه به هی ژنگ گوش میکرد و وقتی هی ژنگ در مورد قسمت او در سکانس صحبت می کرد بی سر و صدا سرش را تکان می داد.

یانگ یومینگ امروز با توجه به لباس های یوهایانگ در فیلم لباس پوشیده بود. شلواری مشکی با پیراهنی سفیدی که چند دکمه بالای آن باز بودند. پیراهنش را با کمربند در شلوارش کرده بود و کمر خوش فرم و باریک و پاهای بسیار صافش را به نمایش گذاشته بود.

اول موهایش را به سمت بالا شانه زدند ، اما به طرز نامنظمی چند تاره از آنها پایین ریخته بودند.

به نظر می رسید که او متوجه سنگینی نگاه شیبا چنگ شده بود. یانگ یومینگ از روی فیلمنامه نگاهی به بالا انداخت و در حالی که لبخندی در گوشه لبش بود گهگاهی شینگ چنگ را نگاه میکرد.

شینگ چنگ مات و مبهوت ماند و تصویری که از یو هایانگ (شخصیت یانگ یومینگ در فیلم) در سرش مبهم بود را به وضوح در یانگ یومینگ دید.

یانگ یومینگ هنگام گوش دادن به نمایشنامه سعی می کرد نقشش را مشخص کند. او نیازی به انتقال یا هدایت طرف مقابلش نداشت و به راحتی می توانست وارد نقشش شود.

حالا وقت بازی بود ، هی ژنگ اجازه داد آنها ابتدا سکانس را بدون فیلم برداری یک دور بازی کنند. شینگ چنگ نفس عمیقی کشید و فیلمنامه را به دستیارش داد.

این سکانس، صحنه ی برگشت جیان یوان از بیرون بود. او وقتی از پله ها بالا می آمد یو هایانگ را میدید. یو هایانگ او را میگرفت گرفت و به دیوار هلش میداد. سپس او را میبوسید ، نوازش میکرد و در آخر هم او را به اتاقش میبرد و روی تخت می انداخت.

وقتی شینگ چنگ از پله ها بالا میرفت ، هی ژنگ او را صدا زد: "زود باش سریعترا!"

سپس او قدم های خود را تنظیم کرد ، تند رفت و دید که یانگ یومینگ در ورودی راه پله ایستاده است کمی مکث کرد. وقتی می خواست از کنار او بگذرد ، یانگ یومینگ بازوی او را گرفت و او را به دیوار هل داد.

شینگ چنگ نه از کاری که یومینگ کرد ، بلکه از این واقعیت که یومینگ قدرت زیادی داشت و اینکه کل بدنش را به بدن او تکیه داد شوکه شده بود.

یانگ یومینگ با صدای بمی از او پرسید: "برای بازی بیرون رفته بودی؟"

شینگ چنگ جواب نداد. اینجا دیالوگی نداشت..

یانگ یومینگ دستش را بلند کرد ، موهای شینگ چنگ را از پیشانیاش کنار زد و گفت :
"با همکلاسیات؟ نگاه کن! داری عرق می کنی"

شینگ چنگ دستش را بالا آورد تا محکم یانگ یومینگ را پس بزند اما همان لحظه یانگ یومینگ صورتش را به صورت او نزدیک کرد.شینگ چنگ فکر کرد قصد دارد واقعا او را ببوسد، اما یانگ یومینگ فقط تظاهر به بوسیدنش کرد.

صورتشان به هم خیلی نزدیک بود ولی لب هایشان به هم برخورد نمیکرد. یومینگ سرش را سریع عقب کشید تی شرت شینگ چنگ را چنگ زد و وانمود به بوسیدن گردنش کرد.

شینگ چنگ از اول تا آخر خودش را محکم گرفته بود و سرجایش ایستاده بود تا اینکه یانگ یومینگ شروع به هل دادن او به داخل اتاق کرد.

هی ژنگ گفت: "او کی." بعد دستش را روی شانه یانگ یومینگ گذاشت و گفت: "دفعه بعد واقعا میبوسیش".

یانگ یومینگ سرش را تکان داد. از اول تا آخر سکانس، جلو بردن تمام حرکات و هدایت شینگ چنگ به عهده یانگ یومینگ بود و حتی سفت و سخت ایستادن شینگ چنگ به قسمتی ضروری در سکانس تبدیل شد. گونه و لب های شینگ چنگ قرمز شده بودند و کمی عرق روی پیشانیاش نشسته بود. معلوم نبود علتش گرما بود یا تنشی که بینشان بود.

هی ژنگ از او پرسید: "مشکلی نداری؟"

شیا شینگ چنگ فوراً به سوال او عکس العملی نشان نداد، اما وقتی متوجه شد که هی ژنگ چند لحظه پیش گفته بود که قرار است بوسه ای واقعی در سکانس باشد. سریع جواب داد: "مشکلی نیست." میدانست که اگر برای این مسائل آمادگی روانی الزم را نداشت، نقش را نمیگرفت.

هی ژنگ سر تکان داد و نور صحنه را هدایت کرد. یانگ یومینگ خیلی ناگهانی از شینگ چنگ پرسید: "استرس داری؟"

شیا شینگ چنگ مات و مبهوت ماند و به یانگ یومینگ نگاه کرد. نمی دانست چطور باید جواب بدهد. به نظر می رسید که یانگ یومینگ انتظار نداشت جوابی از او بگیرد. سرش را پایین انداخت تا دکمه های آستینش را مرتب کند و به صراحت گفت: "هی ژنگم فقط میخواد تو الان دستپاچه باشی، اشکالی نداره." این حرف را زد و رفت.

شینگ چنگ به تنهایی به گوشه ای رفت ، جایی که هوانگ جیشین با یک گریمور زیبا در حال صحبت بود.

گریمور به او نگاه کرد و با عجله به سمتش آمد تا آرایشش را درست کند. او زمزمه کرد:
"اقای شیائوشینگ خیلی عرق کردی."

این گریمور قبال با او کار کرده بود. موقع کار با این گروه همه او را شیائو شینگ صدا میزدند برای همین وقتی به آنها برخورد میکرد با همان نام صدایش میکردند.
هوانگ جیشین به بازویش ضربه ای زد "کارت بد نیست. از بازی کردن اولین سکانس جلوی یومینگ نمیترسی. فکر می کنم هی ژنگ ازت راضی باشه"
شینگ چنگ نمی دانست چه بگوید. منتظر تمام شدن آرایش بود و سرش را بلند کرد تا گردنش که گرفته بود را کمی حرکت دهد.

فصل ششم

فیلمبرداری اولین سکانس به طور رسمی شروع شده بود.
شینگ چنگ روی پله ها ایستاد، چشمانش را بست و نفس عمیقی کشید ، با صدا و تند تند به طبقه بالا دوید و شنید که کارگردان برای شروع سکانس "برداشت" را فریاد زد.
یومینگ کنار راه پله ایستاده بود و به او نگاه میکرد.

بعد از دیدن یومینگ ، شینگ چنگ کمی مکث کرد و خواست از کنار او عبور کند.

اطراف خیلی ساکت بود. همه پرسنل خارج از لنز دوربین رفته بودند و هیچ سروصدایی

نمیکردند. شینگ چنگ خیلی عصبی بود و حال درونش کامل شبیه حال شخصیت جیان

یوان در آن لحظه بود.

وقتی از کنار یانگ یومینگ عبور میکرد ، حتی عمداً کاری کرد که دستش به او نخورد. ولی

یانگ یومینگ طبق فیلمنامه حرکتش را انجام داد و بازوی شینگ را چنگ زد. او را به دیوار

راهرو تکیه داد.

شینگ چنگ با چشمانی درشت شده به یانگ یومینگ نگاه میکرد.

یانگ یومینگ گفت: "برای بازی بیرون رفته بودی؟" صدایش حتی بم تر و آرامتر از

دفعه ی قبل بود. شینگ چنگ جواب نداد.

یانگ یومینگ چشمانش را بالا آورد و به پیشانی شینگ چنگ نگاه کرد، همزمان با

انگشتانش موهای روی پیشانی اش را کنار زد. "با همکلاسیات رفته بودی؟ بین داری

عرق میکنی."

همان دیالوگ ها و همان کارهای قبلی را انجام میداد، شینگ چنگ حس میکرد بیشتر از

قبل تحت فشار است. او سعی کرد به خودش بقبولاند که این مرد یانگ یومینگ نیست ،

بلکه یو هایانگ شخصیت فیلمنامه است.

شینگ چنگ طبق فیلمنامه خواست او را هل بدهد که با حرکت ناگهانی یومینگ موفق

نشد. یانگ یومینگ لبهایش را به لبهای او چسبانده بود. این اولین صحنه ی بوسه ی شینگ

چنگ نبود اما اولین باری بود که یک مرد او را میبوسید. تفاوت بزرگی که داشت این بود که این بوسه یک لمس کوتاه و لطیف نبود، بلکه عمیق بود.

یانگ یومینگ با همه زنهایی که شینگ چنگ در گذشته بوسیده بود فرق داشت، این بوسه نرم و لطیف نبود بلکه مشتاق و قدرتمند بود و میتوان گفت فقط از یک مرد برمی آمد.

در این حین چشم های شینگ چنگ کاملاً باز بودند. علاوه بر صدای ظریف دستگای اطراف، او فقط می توانست صدای بوسیدنشان را بشنود و همین باعث میشد کم کم مقاومتش را از دست بدهد.

بوسه کاملاً توسط یانگ یومینگ هدایت میشد. بخاطر فیلمنامه، بدنش نمیتوانست عکس العملی نشان داد اما قلبش هر لحظه بیشتر و بیشتر می ترسید.

باز هم طبق فیلمنامه، شینگ چنگ سرش را عقب کشید و یانگ یومینگ را به

عقب راند. او فکر می کرد هی ژنگ بعد از این فریاد میزند تا سکانس را تمام کنند اما

خبری نشد! شینگ چنگ خودش می خواست فریاد بزند و تمامش کند که یانگ یومینگ دوباره صحنه را به دست گرفت. سرش را سمت گردن شینگ چنگ برد و نفس عمیقی کشید. شینگ چنگ نمی دانست که یانگ یومینگ دارد نقش بازی می کند یا نه. اگر فقط داشت بازی می کرد خیلی واقعی به نظر میرسید اما اگر بازی نبود آن وضعیت حسابی شینگ چنگ را خجالت زده میکرد.

یانگ یومینگ گردن شینگ چنگ را بوسید. با حس تماس لبهای گرم و مرطوب یومینگ روی بدنش خیال کرد پوست سرش بی حس شده. ناگهان حس کرد که تمام صورتش داغ و متورم شده است. نمی دانست که آیا این حالتش در دوربین مشخص است یا نه اما کارکنانی که آنجا بودند حتما دیده بودند که صورتش قرمز شده.

یانگ یومینگ هنوز ادامه میداد. گردن شینگ چنگ را بوسید. این بار ارامتر میبوسید. احتمالا نمیخواست اثری روی پوست روشن شینگ چنگ جای بگذارد.

شینگ چنگ سرش را بلند کرد و به بالا نگاه کرد بالای سرش سیم کشی های آشفته استودیو بودند. نمی توانست چشم هایش را متمرکز کند. وقتی احساس کرد یانگ یومینگ لباس هایش را چنگ میزند، تمام بدنش لرزید. یومینگ حتما متوجه لرزشش شده بود. او سیب گلوی نرم و لرزان شینگ چنگ را بوسید و او را رها کرد و مستقیم مقابلش ایستاد. شینگ چنگ به یومینگ نگاه کرد یانگ یومینگ به او خیره شده بود. او آرام و ملایم بود و بنظر میرسید کمی عاشقانه نگاه میکند.

یانگ یومینگ صورت شینگ چنگ را لمس کرد و به آرامی گفت: "نترس". این دیالوگ در فیلمنامه نوشته نشده بود! شیا شینگ چنگ نمی دانست که اصلا باید جوابی بدهد یا نه. یانگ یومینگ دستش را گرفت و به سمت اتاق رفت.

شینگ چنگ وقتی خواست پاهایش راه حرکت بدهد و دنبالش برود متوجه شد پاهایش ضعیف میروند.

لحظه ای که شینگ چنگ بعد از یومینگ از در اتاق وارد شد ، کارگردان "کات" را فریاد زد.

یانگ یومینگ که دست شینگ را بلافاصله رها کرد. شینگ چنگ احساس کرد که نسیم خنکی از پشت به او میوزد. همه جا خنک و ساکت به نظر می رسید. تمام کمرش عرق کرده بود.

به در اتاق تکیه داد ، خلا ای که در بدنش به وجود آمده بود را پنهان کرد و همزمان به یانگ یومینگ نگاه کرد.

عشق لطیفی که آخرین بار در عمق نگاهش بود کامل از بین رفته بود. نه خیلی نفس نفس میزد و نه خیلی سخت نفس میکشید. همه چیز آرام و ساکت بود. یومینگ برگشت و به سمت هی ژنگ رفت تا به همراه او صحنه ی ضبط شده را ببینند.

فقط شینگ چنگ هنوز سر جای خودش ایستاده بود. سرش را پایین انداخت تا حالش را قایم کند. پشت دستش را روی صورتش چسباند و احساس کرد هنوز صورتش خیلی داغ است. هوانگ جیشین به سمتش آمد و از او پرسید : "خوبی؟"

شینگ چنگ زمزمه کرد: "من دیگه نمی خوام بازی کنم. .."

امیدوارم که تا الان از این رمان و ترجمه لذت برده
باشید. برای دانلود فصلهای بعدی به سایت مای انیمه
مراجعه کنید.

آدرس سایت: Myanim.es.ir

کانال تلگرام: [@myanim.es](https://t.me/myanim.es)

只要那是对方想要的。

但是对神的信仰和爱意支撑他继续下去，
他虽然心里充满了惊慌和害怕，
就像教徒给神灵献祭，